



Translate luna

Clean luna

Type hualian



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

پایان ناول اصلی...

... پایانی بود...

من...

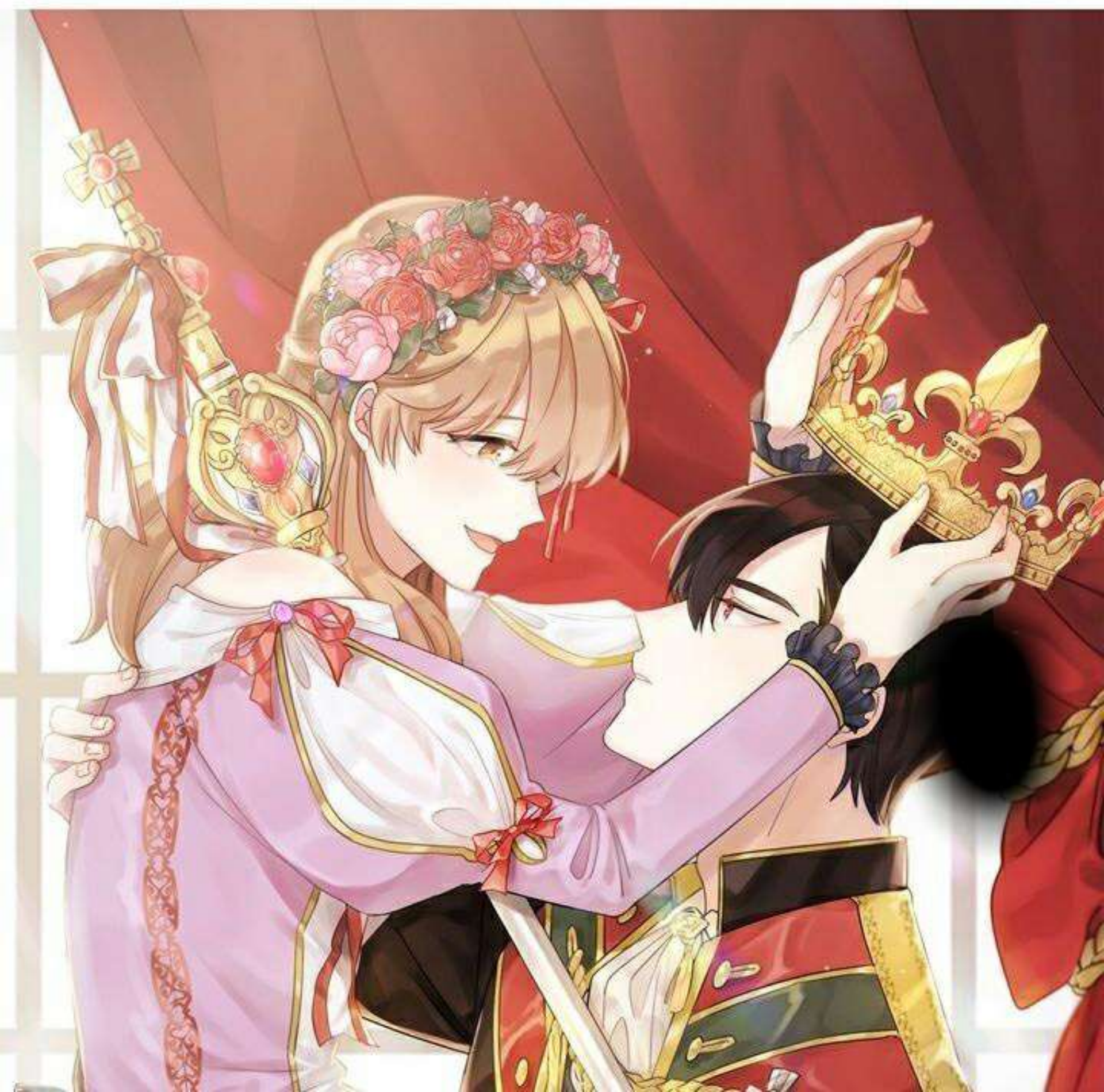
grasp

?

... من اومدم که تو رو
امپراطور کنم، ادوارد!

... که در اون ادوارد امپراطور می شد!!!







I Choose the Emperor Ending

Story : KIM SUO

Art : jaradog

Ep 70



تا الان، ما در مقابل حمله
ناعادلانه امپراطور فقط
مقاومت کردیم،

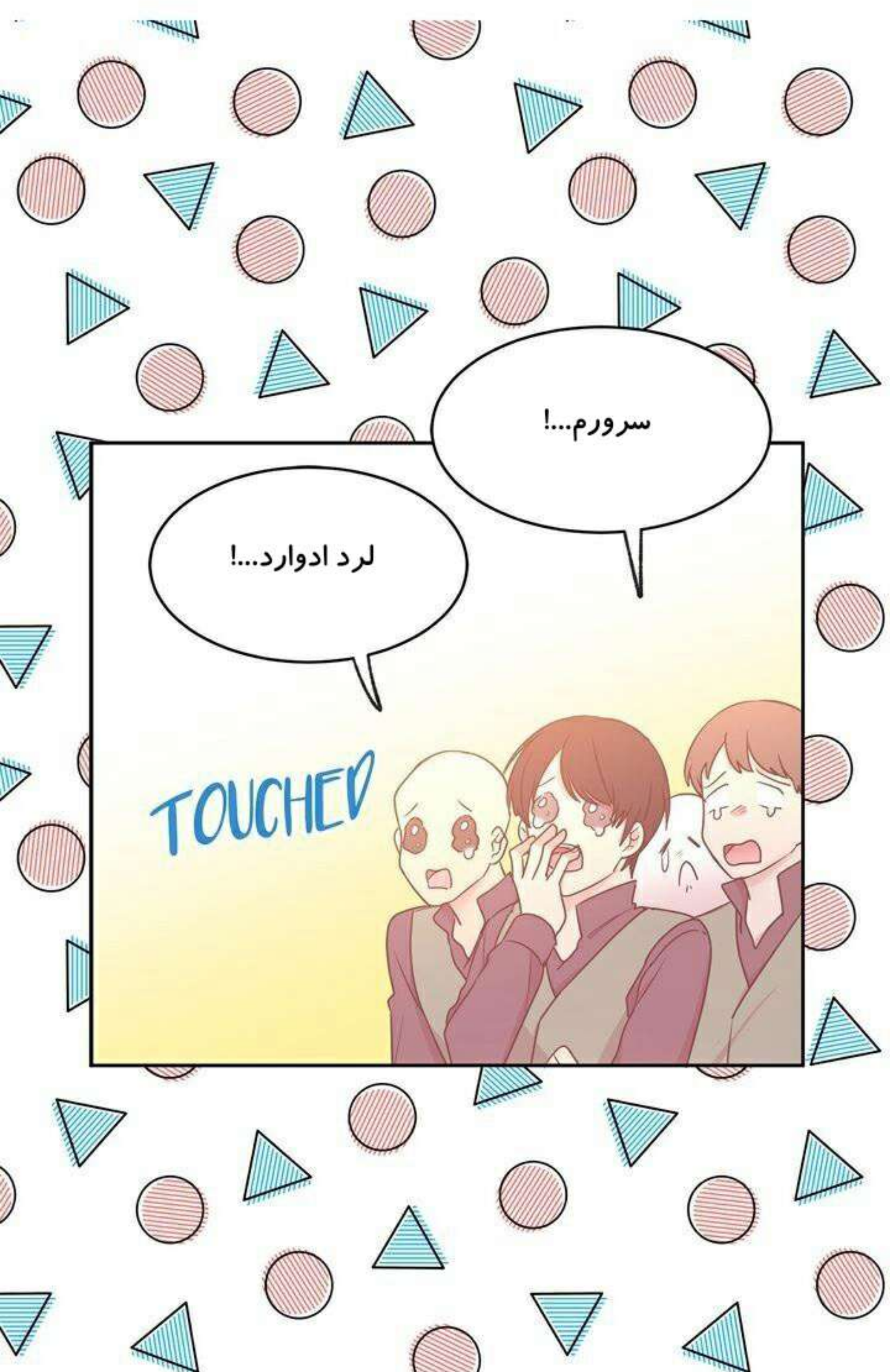
چون امپراطور رهبر و
حاکم قانونی ماست.

به هر حال هممون می‌دونیم که
خیلی وقته که به اینجامون رسیده.



ازتون ممنونم...

... که این همه مدت تاب
آوردین.



تو کسی هستی که واقعا
باید امپراطور بشه.



این سرنوشتیه که الهه
به تو بخشیده!



من واقعا هیچ وقت نمی خواستم
در چنین موقعیتی از قدرت
باشم.

اما، اگه این تنها راهیه که پاهاش
می تونم از مردم محافظت کنم...

RAISE

من امپراطور نامشروع
برن رو پایین میکشم،

... من پاشادمانی
سرنوشتت رو می پذیرم!

SWOOSH

وقتی و تفت رو به وارث حقیقی
خودش برمی گردونم!!

میپورتون نمی کنم که به من ملحق بشید!
اگه تصمیم به فرار گرفتید، پس فرار کنید. من
از این به بعد دروازه قلعه باز نخواهم گذاشت!

سرورم.

مهم ترین چیز برای من
امنیت و آزادی شماست!

شما واقعا این کار رو
برای ما می کنید...؟

از امروز شروع کنید
قلعه دیهااس...





... در مقابل امپراطور جبهه بگیرید!!



درسته!



تا جهنم دنبالتون میام، سرورم!

الان گفت میتونیم از اون
امپراطور استخونی انتقام بگیریم؟



همیشه میدونستم یه ملعون
کپکی بیشتر نیست! حتی پسر
اول هم نیست!

تو شخصیت اصلی هستی.

ما وارث حقیقی تاج و تخت رو
داریم، و رحمت و برکت الهه هم
همیشه پشتیبان ماست!



تو امپراطوری، ادوارد!

مطمئن میشم به جایگاه اصلیت
هدایت کنم...



LIFT



بهترین تکنسین در کل
امپراطوری طرف ماست!!

ا، ادوارد؟



از چه چیزی می ترسید؟
ما پیروز خولهم شتر!!



ادوارد، داری چه غلطی می کنی؟
بذار برم!!



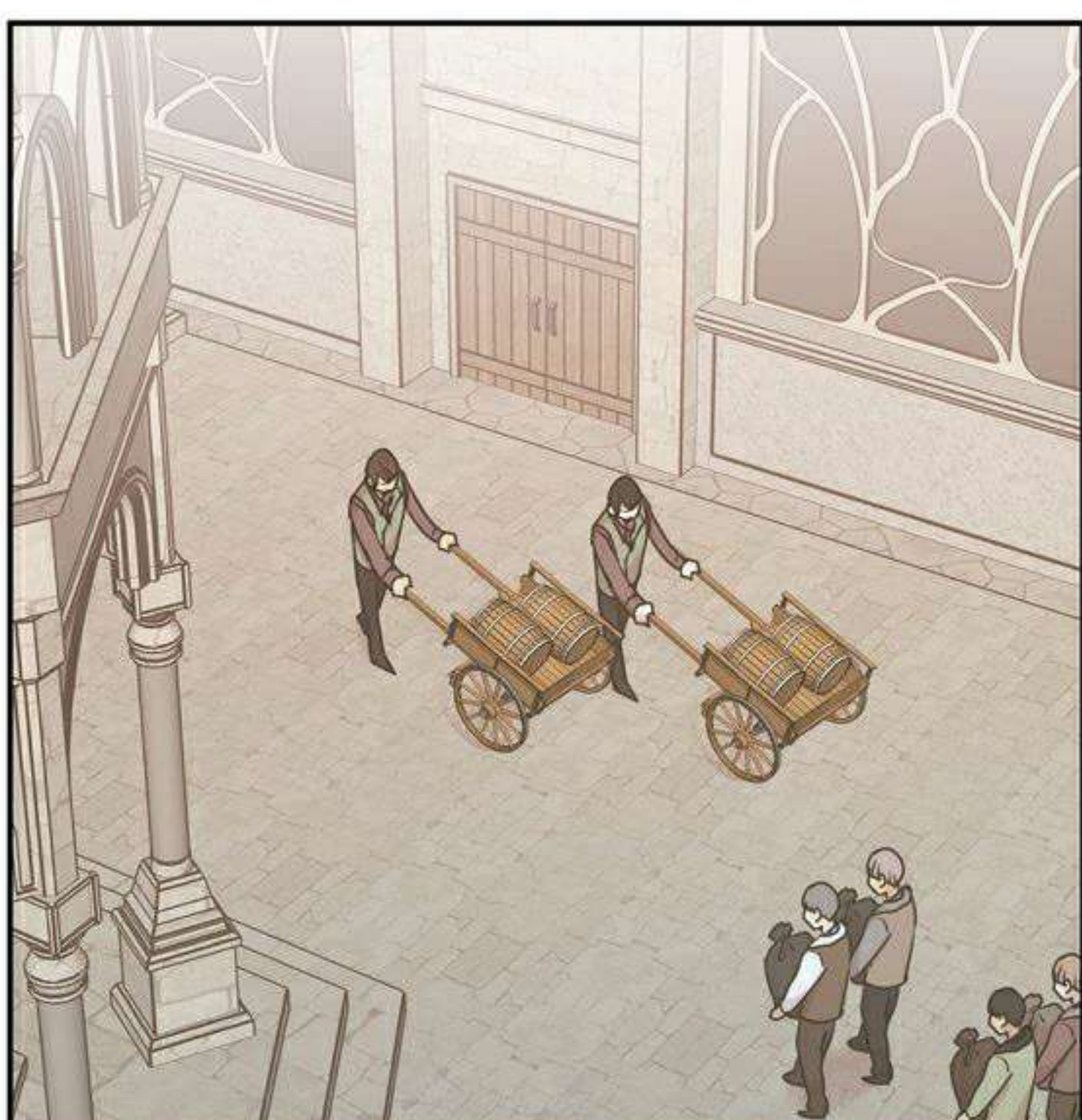
هیچ دلیلی نیست که عقب بشینید.

از این به بعد،
هرجایی که بریم،



شما همیشه در کنار من
خواهید بود.





اونجا رو بين!

MURMUR

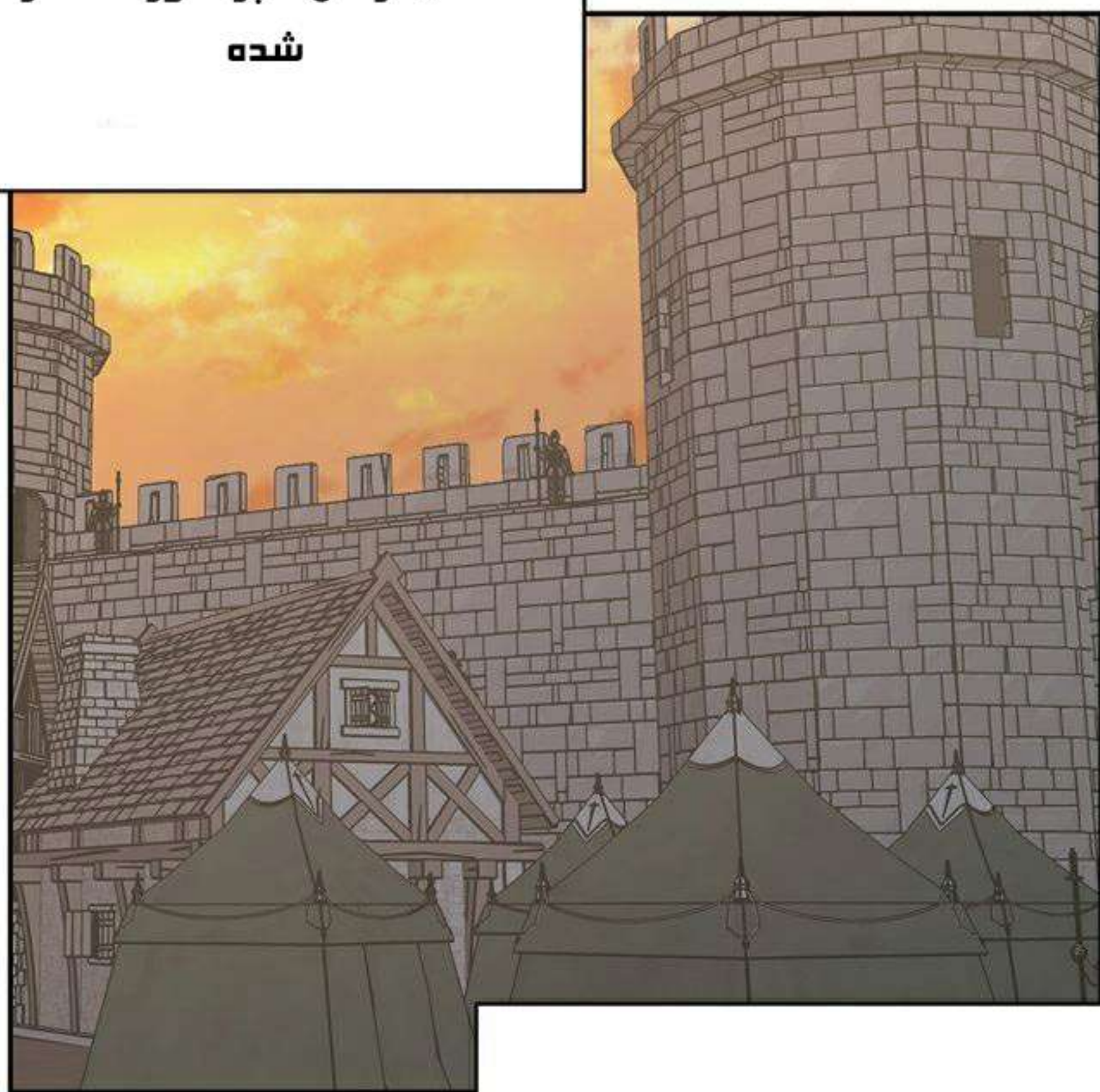




من اداره کردن امور
داخلی قلعه رو به طور
کامل شروع کردم.



اول از همه، بخش بیرونی قلعه
کاملاً با ارتش امپراتور محاصره
شده



خوشبختانه یا بدبختانه، برن
اونجا نیست.

حتی با اینکه همه راه های تامین
مون کاملاً بسته شده، ادوارد قلعه رو
با وسایل مورد نیاز املاک اداره کرده.



ولی امکان نداره توی زمستون
پیش رو جون سالم به در ببرن.

توی همچین موقعیتی،
هیچ کاری نمی شه کرد.



اول، باید یه فکری برای
تدارکات بکنم.

واو، امپراطور واقعی اینجاس!

آیرون ماسک!
آیرون ماسک!

هاهاها...

یا مُخدا، حتی بچه ها هم دارن
کار می کنن...

لونا: یا تو ایران بیرمت سر به چهار راه



د، داری چه شکری
می خوری!؟

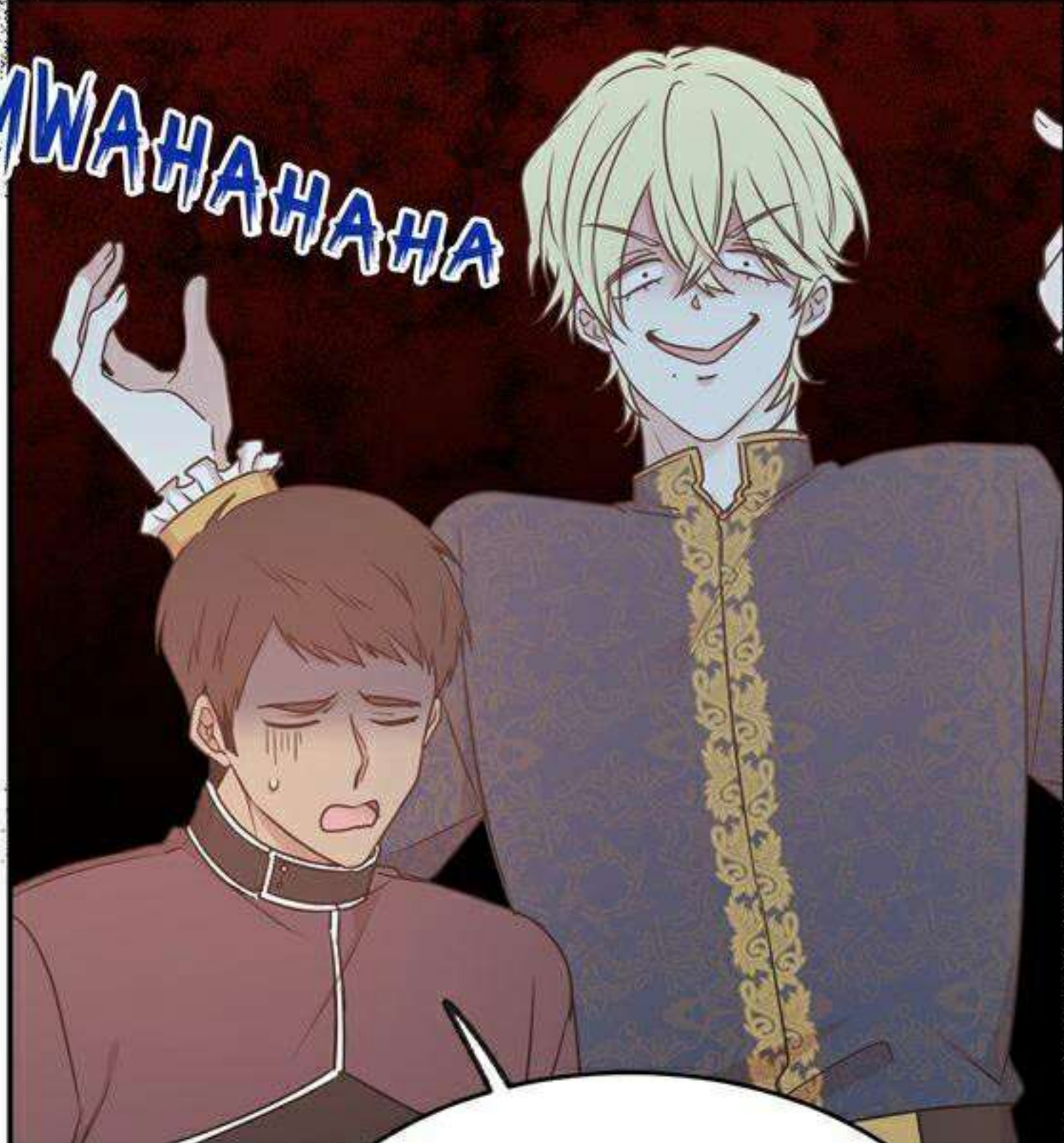
آه، متاسفم!

startled



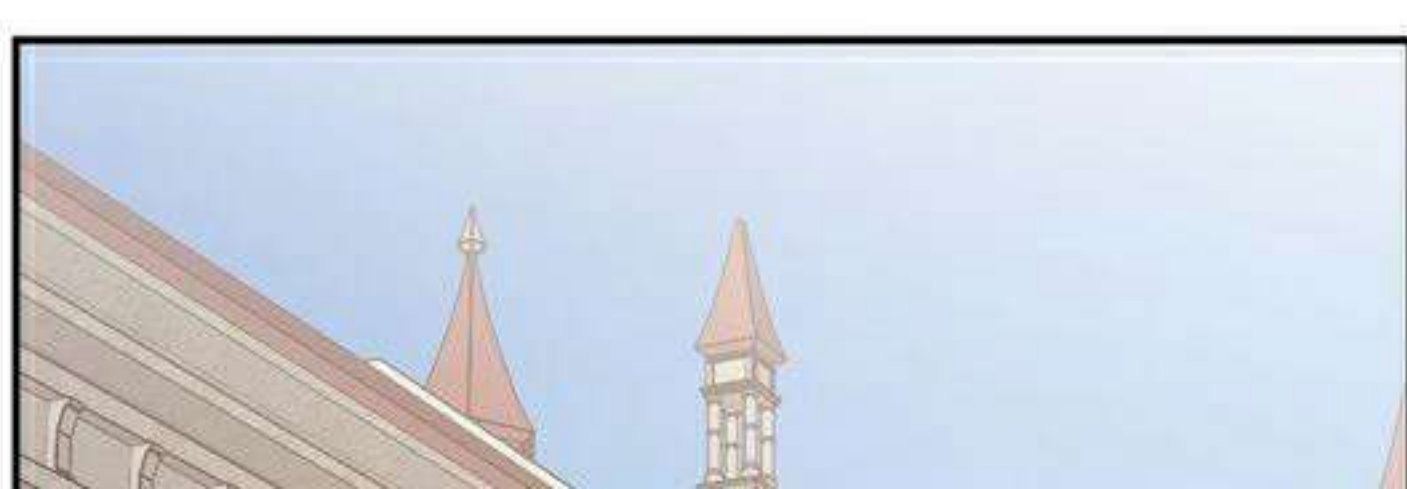


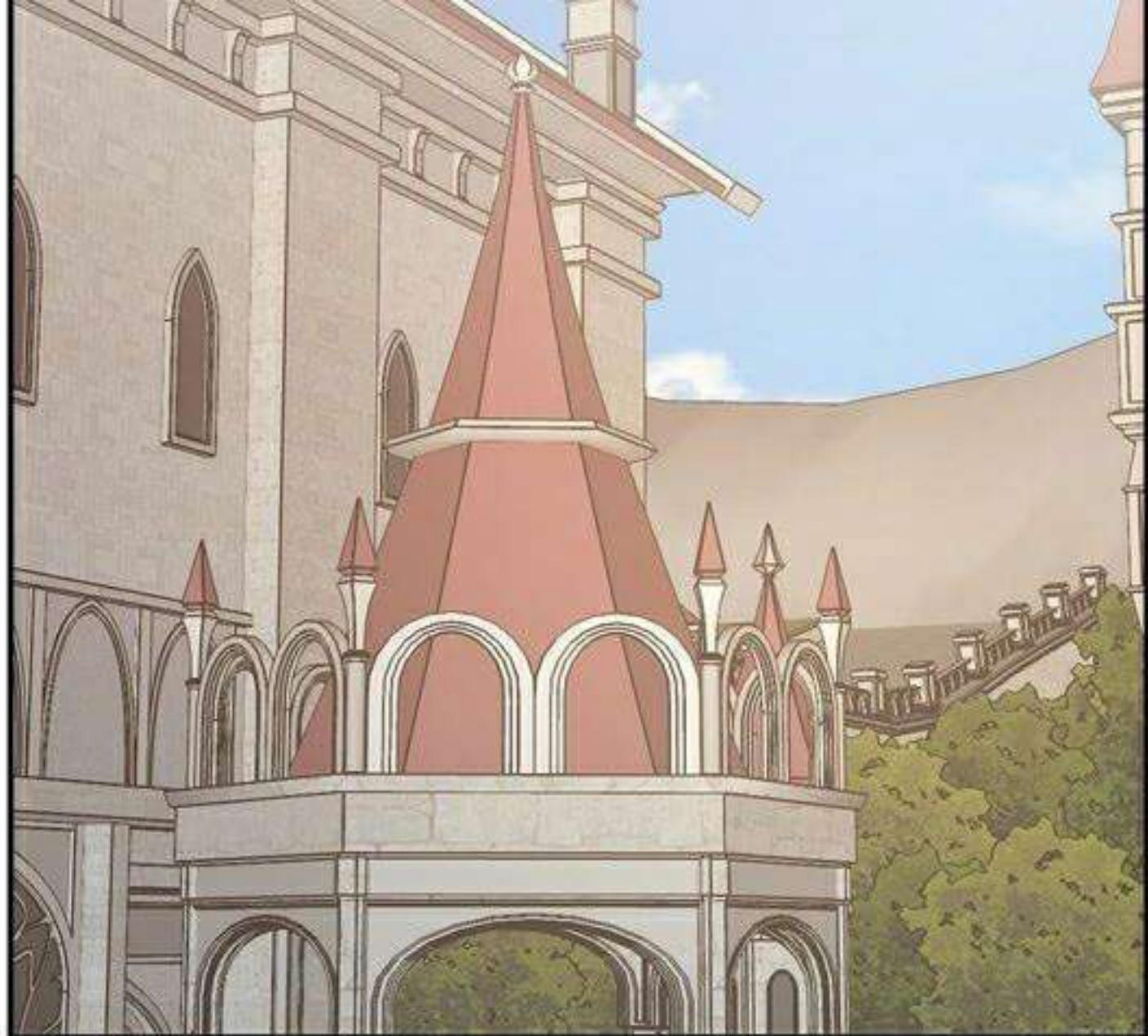
МWAHAHAHA



ظاهر تون منو یاد کسی می ندازه
که ازش دلخوشی ندارم....

اصلاً حق نیست





دقیقا میخوایی برای این
شرایط چه شکری به سرت
بگیری؟



اینطوری میتونم پیش‌بینی کنم اتفاق بعدی چیه.



بعد از اینکه قلعه نابود شد،
ادوارد توی قلمرو پرسه می زد...



... و در مهارت های جنگیش
استاد شد

همون قدر که ادوارد سریعاً داشت
معروف می شد، امپراطور اون رو به
کاخ سلطنتی دعوت کرد...



... برای اینکه از شرش خلاص شه.

این به جلد پنجم مربوط می شه، جلد
آخر ناول، که با جنگ و نزاع بر سر تاج
و تخت در کاخ سلطنتی آغاز می شه.

... درسته؟



تو برای کسی که فقط برای کامنت
منفی دادن کتاب رو میخونه خیلی
کامل و جامع خوندیش.

به همون نسبتی که دقیق تر
بخونمش میتونم کامنتای
توهین آمیزتری بذارم.



ahem

به هر حال، حق با توعه.





الان، اولویت اولمون غلبه
کردن به محاصره‌ست.





دوم، باید ادوارد رو به کاخ
سلطنتی هدایت کنیم،
درست مثل جلد سوم ناول...



... پس اون می تونه با
امپراطور روبه رو بشه!

To Be Continued



DAON STUDIO